

اشعارِ مربوط به سخنرانی جلسه یازدهم

شرح تفسیر داستان «وکیل صدر جهان بخارا»

ایرج شهبازی

معشوق هم شکار عاشق است:

جمله شاهان بنده بنده بودند	جمله خلقان مرده مرده بودند
جمله شاهان پست پست خویش را	جمله خلقان مست مست خویش را
می شود صیاد مرغان را شکار	تا کند ناگاه ایشان را شکار
دلبران را دل اسیر بی دلان	جمله معشوقان شکار عاشقان
هر که عاشق دیدیش، معشوق دان!	کاو به نسبت هست هم این و هم آن
تشنگان گر آب جویند از جهان	آب جوید هم به عالم تشنگان ^۱

گاهی در دیوان شمس، عاشق در مقام ناز قرار می گیرد:

دوش خیال مست تو آمد و جام بر کفش	گفتم می نمی خورم گفت مکن زیان کنی
گفتم ترسم از خورم شرم بپرد از سرم	دست برم به جعد تو باز ز من کران کنی
دید که ناز می کنم گفت بیا عجب کسی	جان به تو روی آورد روی بدو گران کنی

^۱ - مثنوی، دفتر اول، از بیت ۱۷۳۶ تا بیت ۱۷۴۱.

با همگان پلاس و کم با چو منی پلاس هم خاصبکِ نهان منم راز ز من نهان کنی^۱

تفاوت‌ها ممکن است ظاهراً به صورت جنگ و تضاد به نظر برسند، اما در واقع بخشِ ناگزیرِ هستی‌اند و تداومِ حیات به وجود تفاوت‌ها بستگی دارد:

این جهان جنگ است کُل، چون بُنگری	ذره با ذره، چو دین با کافری
آن یکی ذره همی پَرَد به چپ	و آن دگر سویِ یمین اندر طلب
ذره‌ای بالا و آن دیگر نگون	جنگِ فِعلیشان بینِ اندر رُگون
جنگِ فِعلی هست از جنگِ نهان	زین تَخالفِ آن تَخالفِ را بدان! ...
جنگِ طَبعی، جنگِ فِعلی، جنگِ قول	در میانِ جزوها حَرْبی است هول
این جهان زین جنگِ قایم می‌بُود	در عناصرِ درنگر! تا حل شود
چار غُصُر چار اُستونِ قوی است	که بدیشان سقفِ دنیا مُستوی است
هر ستونی اِشکنندهِ آن دگر	اُستنِ آب اِشکنندهِ آن شَرَر
پس بنای خلق بر اُضداد بود	لاجرَم ما جنگی ایم از ضرّ و سود
هست احوالمِ خلافِ همدگر	هر یکی با هم مُخالف در اثر ^۲

وحدت اُضداد:

گفت یارش که اندر آ! ای جمله من!	نه مخالف چون گل و خارِ چمن
رشته یکتا شد، غلط کم شو کنون	گر دوتا بینی حروفِ کاف و نون
کاف و نون همچون کمند آمد جذوب	تا کشاند مر عدم را در خُطوب
پس دوتا باید کمند اندر صُور	گرچه یکتا باشد آن دو در اثر
گر دو پا گر چار پا یک را بُرد	همچو مِقراضِ دو تا یکتا بُرد

^۱ - کلیات شمس، چاپ فروزانفر، غزل ۲۴۶۵؛ چاپ هرمس، غزل ۲۶۶۴.

^۲ - مثنوی، دفتر ششم، از بیت ۳۶ تا بیت ۵۱.

آن دو همبازانِ گاژر را بین!
آن یکی کرباس را در آب زد
باز او آن خشک را تر می‌کند
لیک این دو ضدِ استیزه‌نما
هست در ظاهر خلافی ز آن و زین
و آن دگر همباز خُشکش می‌کند
همچو ز استیزه به ضد بر می‌تند
یک‌دل و یک‌کار باشد در رضا^۱

^۱ - مثنوی، دفتر اول، از بیت ۳۰۷۷ تا بیت ۳۰۸۵.